

ایران، امپریالیسم و «چپ»

الکس لانتیر، ۸ ژوئیه ۲۰۰۹

تحولات اخیر، ماهیت بورژوازی و از لحاظ سیاسی ارتجاعی جنبش اعتراضی در ایران که بوسیله‌ی حامیان میرحسین موسوی، کاندیدای اصلاح طلب شکست خورده‌ی انتخابات سازمان‌دهی می‌شود را بیشتر آشکار کرده است.

در حالی که کشاکش‌های سیاسی بین جناح‌های مختلف نظام جمهوری اسلامی افزایش یافته است، قدرت‌های امپریالیستی برای چرخش وضعیت سیاسی به سود گرایش‌های «اصلاح طلب» که خواهان تغییر سریع در سیاست خارجی ایران (به سوی همراهی با اهداف آمریکا و اروپا در خاور میانه و آسیای مرکزی) و سیاست اقتصادی ایران (به منظور اعمال سریع سیاست‌های بازار آزاد) هستند، فشار می‌آورند.

قدرت‌های اروپایی در اعتراض به بازداشت کارمندان سفارت بریتانیا توسط ایران بصورت جمعی تهدید کرده‌اند که سفرای ایران در کشورهای عضو اتحادیه اروپا را احضار کنند.

در حرکتی بیشتر تحریک‌آمیز و تهدیدآمیز، جو بایدن، معاون رییس جمهوری آمریکا، به نیویورک تایمز گفت که ایالات متحده تصمیم اسرائیل مبنی بر حمله‌ی نظامی علیه ایران را وتو نخواهد کرد. زمانی که بایدن برای بیان چنین اظهاراتی انتخاب کرده، از لحاظ سیاسی حایز اهمیت است. پیغام بایدن در بحبوحه‌ی جدالی حاد برای کسب قدرت در ساختار سیاسی ایران، بخصوص برای آن دسته از دلانان قدرت در جمهوری اسلامی که هنوز جبهه‌ی خود را مشخص نکرده‌اند هشدار است مبنی بر اینکه ایالات متحده و هم پیمانانش تا ابد در انتظار تغییر رژیم ایران توسط نیروهای مخالف نخواهند ماند.

برای دریافت منظور اصلی جو بایدن، سخنان معاون رئیس جمهور با ستونی از راجر کوهن تکمیل شده است. کوهن به تازگی از سفر ماجراجویانه‌ی خود در تهران که طی آن کارزار تبلیغاتی نیویورک تایمز پس از انتخابات را رهبری می‌کرد بازگشته است. او در این مقاله مصرانه از مخالفان احمدی‌نژاد در جمهوری اسلامی می‌خواهد که رییس جمهور را «از گود خارج کنند».

همزمان که تحولات اخیر، سیاست ارتجاعی و پایگاه اجتماعی محدود تظاهرات پس از انتخابات را برملا می کند گروه‌های مختلف «چپ» در تلاش‌اند تا حمایت خود از موسوی را توجیه کنند. گروه‌هایی از سازمان آمریکایی سوسیالیست بین‌المللی گرفته تا «حزب جدید ضد سرمایه‌داری» (NPA) در فرانسه، مقاله‌هایی در ستایش آنچه هویت انقلابی جنبش اعتراضی پنداشته می‌شود منتشر کرده‌اند.

یکی از هواداران گروهی از این دست با نام «گرایش بین‌المللی مارکسیستی» (IMT) در بریتانیا نامه‌ای در انتقاد به پوشش خبری «تارنمای جهانی سوسیالیست» (WSWS) در مورد بحران ایران فرستاد که در تارنمای IMT منتشر شد. او می‌نویسد: «از کشف این نکته که در این لحظه‌ی حساس در تاریخ جهان، آنها تصمیم گرفته‌اند انرژی‌شان را صرف اثبات عدم تقلب در انتخابات و حمله به جنبش‌های چپ‌گرای دیگر که نظری متفاوت دارند بکنند، ترسیده‌ام. به بیان دیگر، آنها به حمایت از جمهوری اسلامی برخاسته‌اند».

این انتقاد به WSWS مسئله‌ای را مطرح می‌کند مبنی بر روشهایی که حامیان چپ موسوی امیدوارند از آن طریق به اهداف سیاسی خود تحقق بخشند. نویسنده‌ی این حمله از خودداری WSWS در همسو شدن با جناح‌هایی از بورژوازی ایران که توسط امپریالیسم آمریکا و اروپا حمایت می‌شوند در جدال با احمدی‌نژاد، خشمگین است. این منتقد بر این موضع است که نابودی جمهوری اسلامی صرف نظر از عملیات نیروهای طبقاتی داخل ایران و آنچه در سطح بین‌المللی انجام می‌شود، امری مطلوب است. این فقط موضع نویسنده‌ی نامه نیست که IMT آن را تاییدآمیزانه نقل قول می‌کند. NPA در فرانسه نیز در یک بیانیه‌ی عمومی اعلام کرده است که از همه‌ی مخالفان جمهوری اسلامی حمایت می‌کند. این بیانیه درست زمانی منتشر شد که رییس جمهور فرانسه، سارکوزی، رهبری به حرکت درآوردن اتحادیه‌ی اروپا علیه ایران را بر عهده می‌گرفت.

ورشکستگی تفوریک و سیاسی چپ خرده بورژوازی در جستاری که ۲۶ ژوئن امسال توسط آلن وودز، رهبر IMT، در مورد بحران ایران نوشته است، به بطور خیره کننده‌ای به چشم می‌خورد («رژیم ایران رعب و وحشت را افزایش می‌دهد به اعتصاب عمومی نیاز است!»). این جستار تصورهای غلط سیاسی خواننده‌ی IMT که بر آن اساس به WSWS حمله کرده است را با جزئیات بیشتر آشکار می‌کند.

وودز بدنبال تکذیب حقیقتی آشکار است مبنی بر اینکه جنبش اعتراضی موسوی یک جنبش راست-گرایانه است: «برخی از چپ‌ها پیشرو بودن جنبش ایران را زیر سؤال می‌برند. آنها تحت تاثیر تبلیغاتی هستند که اظهار می‌دارد این جنبش یک «توطئه‌ی امپریالیستی» کامل برای براندازی رژیم اسلامی است».

اشاره‌ی وودز به کدام «تبلیغات» است؟ رسانه‌های اروپا و ایالات متحده چند هفته را به نبردی بی‌امان برای گمراه کردن و دستکاری افکار عمومی پرداختند. مجله‌ی نیشن، در راس لیبرالیسم «پیشرو»، به این کارزار رسانه‌ای، با گزارش‌های از پیش آماده شده توسط عضوی که پیش از این طرفدار رژیم شاهنشاهی ایران بود، مشروعیت بخشید. در برابر اینگونه کارزارهای اطلاع رسانی غلط، نشریات

بسیار اندکی، از جمله WWS به تجزیه و تحلیل بستر سیاسی و اجتماعی جنبشی که توسط موسوی هدایت می‌شد، پرداختند. از نظر وودز، همه‌ی آنچه که خلاف خط مشی رسانه‌های جمعی رسمی باشد، نارواست.

اظهار نظر قطعی وودز در این باره که منتقدان رسانه‌های دولتی تظاهرات اعتراضی را چیزی جز «توطئه‌ی امپریالیستی» نمی‌دانند، تحریف مواضع است. بررسی‌های مطرح شده در WWS توضیح می‌دهد که این تظاهرات، شکاف‌های واقعی درون رژیم ایران را منعکس می‌کند. ما همچنین نشان دادیم که در میان تظاهر کنندگان اشخاصی وجود داشتند که صادقانه مخالف رژیم اسلامی بودند. با اینحال تظاهرات را از نظر سیاسی، بخشهایی از بورژوازی ایران هدایت می‌کند. این تظاهرات نیروی خود را عمدتاً از اقشار مرفه طبقه‌ی متوسط شهری جذب کرده و بر برنامه‌ای عمیقاً متضاد با خواسته‌های طبقه‌ی کارگر استوار است. بعلاوه مساله‌ی «توطئه‌ی امپریالیستی» نیز آنقدر کم اهمیت نیست که وودز می‌خواهد آن را به خوانندگانش بقبولاند. وودز تنها با سرپوش گذاشتن بر برنامه‌ی طبقاتی رهبری این جنبش و اهداف مربوط به قدرت‌های امپریالیستی می‌تواند حمایت IMT از جنبش موسوی را توجیه کند.

او می‌نویسد: «هیچ شکی نیست که ایالات متحده به صورت محرمانه به دنبال تغییر رژیم در ایران است و طی سه دهه‌ی اخیر در این راه پیش می‌رود. می‌دانیم که واشنگتن بودجه‌ی خاصی برای به سرانجام رسیدن این برنامه دارد». با این حال او طوری می‌نویسد که گویی این حقیقت نقشی در شرایط موجود ندارد و می‌توان به راحتی آن را در محاسبات دخیل نکرد: «اما آنچه در حال حاضر مایه‌ی کنجکاوی‌ست، احتیاط و درنگ آمریکایی‌ها در برخورد با این مساله است».

این یک اظهار نظر فوق‌العاده است. همچون جنبه‌های دیگر در خط مشی سیاسی IMT، این گرایش خود را با خط رسانه‌های جمعی که ادعا می‌کنند اوپاما رویکردی خویشتن دارانه در برابر رویدادهای ایران اتخاذ کرده همسو کرده است. در حقیقت واکنش آمریکا در مورد بحران ایران از جمله تهدیدهای اخیر بایدن در بستر سیاست کلی محاصره‌ی ایران (حمله به عراق و افغانستان و حفظ پایگاه‌هایی در سراسر خلیج فارس) و قرار دادن ایران در معرض تهدید دائمی به حمله، شکل گرفته است. این یک سیاست محافظه کارانه نیست، بلکه ستیزه جویانه و جنایتکارانه است.

وودز باید کارهای بیشتری برای اجتناب کامل از پذیرش دخالت امپریالیستی در ایران به انجام رساند. او از رژیم ونزوئلایی هوگو چاوز که یک پوپولیست بورژواست و واشنگتن خواهان برکناری او از قدرت است، حمایت می‌کند. وودز می‌بایست به «واکنش مردم ونزوئلا (نه فقط چاوز) که شباهت‌هایی قابل شده‌اند میان جنبش اعتراضی ایرانیان و جنبش ارتجاعی طبقه‌ی متوسط اسکوالیدوس که مترصد بی‌ثبات کردن دولت بولیویاری (یعنی دولت چاوز) است» اذعان کند.

وودز با خشم واکنش نشان می‌دهد: «این چه ارتباطی با موقعیت ایران دارد؟ دولت ایران یک دولت ترقی‌خواه و مدافع طبقه‌ی کارگر نیست، بلکه یک دیکتاتوری واپس‌گرای دینی‌ست... واقعیت‌ها نشان می‌دهند که حکومت ملاها در ایران به هیچ وجه ترقی‌خواه نیست و مطلقاً هیچ اساسی برای مقایسه‌ی آن با ونزوئلا و بولیوی وجود ندارد».

مسئله‌ی اصلی، رویکرد بی‌قاعده و بزدلانه‌ی وودز در ارتباط با امپریالیسم است. او موضع مخالفت اصولی طبقاتی با دخالت امپریالیستی در کشورهایی که مورد ستم واقع شده‌اند را اتخاذ نمی‌کند. او با دسیسه‌های امپریالیستی در رژیم‌های بورژوازی جهان سومی که دوستشان دارد مخالف است، اما همین دسیسه‌ها را در رژیم‌هایی که دوستشان ندارد ندیده می‌گیرد.

وودز سعی می‌کند دیدگاهش را در مورد جنبش اعتراضی موسوی توضیح دهد. او می‌گوید که این جنبش «کاراگری مغشوش دارد» اما با امیدواری بیان می‌کند که «نخستین مراحل یک انقلاب همیشه در موقعیت‌های سردرگم و نامنسجم شکل می‌گیرد». او بعنوان مثالی از موقعیت پیچیده و مغشوش، از انقلاب فوریه ۱۹۱۷ و براندازی اولیه‌ی تزار که صحنه را برای قدرت گرفتن حزب بلشویک در انقلاب اکتبر چند ماه بعد آماده کرد، یاد می‌کند.

این مقایسه درست نیست. انقلاب فوریه، خیزش کارگری نیرومندی بود که تزار را سرنگون کرد، اما جنبش اعتراضی موسوی اعتراض طبقه‌ی متوسط است که از حمایت توده‌ای بهره‌مند نیست.

وودز زمان توضیح این مساله که اعتراض‌های موسوی چگونه می‌تواند سیر تکاملی خود را طی کند، بیشتر دچار سردرگمی می‌شود. وقتی که او «توهمات دموکراتیک» معترضان حامی موسوی را یادآوری می‌کند، می‌گوید که ایرانیان «درس‌های تلخی» از توهمات بزرگ درباره‌ی رهبران «دمکراتیک» خواهند آموخت. او توضیح می‌دهد: «اصلاح‌طلبان به دنبال تغییرات ظاهری هستند و این در عمل یعنی هیچ‌گونه تغییر. لیبرال‌های بورژوا بدنبال تغییری هستند که آنها را در راس قدرت قرار دهد و از امتیازهایشان با روش‌های کنترل موثرتری محافظت کند».

این دیدگاه او از رهبری سیاسی جنبشی است که در برابر همه‌ی اتهامات ترقی‌خواه نبودن از آن دفاع می‌کند!

استدلال وودز استدلال یک سیاستمدار خرده بورژوازی ارتجاعی است که به سادگی خود را با افکار عمومی بورژوازی هماهنگ می‌کند. جستار او مثالی است از سیاست اکثریت غالب گروه‌های «چپ» که از جنبش موسوی حمایت می‌کنند؛ حمایتی که حقایق بسیاری را در مورد گرایش سیاسی و اجتماعی خود این گروه‌ها برملا می‌کند. این گروه‌های خرده بورژوا هیچ تحلیل طبقاتی از جنبشی که از آن حمایت می‌کنند ارائه نمی‌دهند و با سکوت از فراز تاریخ ایران به عنوان کشوری تحت ستم و نیمه مستعمره می‌گذرند تا خود را با آخرین کارزار «دمکراسی» رنگی همسو کنند.